

نویسنده: اکادمیسین شرعی جوزجانی

در رابطه به حوادث قیام هفتم ثور

سردار محمد داوود خان

خدمات و جوانب متضاد شخصیت او

در دوران صدارت و جمهوریت



سردار محمد داوود خان

خدمات و جوانب متضاد شخصیت او

در دوران صدارت و جمهوریت

بعد از کناره گیری شاه محمود خان کاکای ظاهرشاه، سردار محمد داوود پسر کاکای دیگرش سردار محمد عزیزخان در سال 1953 به

حیث سومین صدر اعظم افغانستان از خاندان شاهی تعیین گردید. او آغازگر یک سلسله اقدامات در عرصه سیاست، اقتصاد و صنایع در کشور بود.

او که به صفت نایب الحکومه - در ولایتهای مشرقی و قندهار، قوماندان عمومی قوای مشرقی و بعداً قوماندان قوای مرکز، وزیر دفاع و از سال 1949 تا 1950 به حیث وزیر داخله و مدتی هم به صفت سفیر افغانستان در پاریس کار کرده و تجارب اداری زیادی در عرصه های نظامی و سیاسی اندوخته بود، خود را برتر و شایسته تر از اعضای دیگر خاندان میدانست و در رقابت نامحسوس با عموهای خود قرار داشت.

از لحاظ سیاسی در زمان صدارت او قانون اساسی لغو گردید به یک سلسله فعالیتها و اکتھای دموکراتیک نقطه گذاشته شد، فعالیت نهادهای سیاسی متوقف شد، حد اقل آزادی بیان و امکان نشر اخبار شخصی از بین رفت و حکومت او با عنوان جمهوریت مظهر دکتاتوری خشن سلطنت قبیلوی گردید. مثلاً روشندل وردک یکی از والیان او در ولایت جوزجان مثل سلف خود محمد گل مومند، اراضی مملوکه دهقانان اوزبیک را در قریه «خارکش» سرپل خلاف قانون تصرف کرد و در اختیار عده زیادی از کوچیان قبایل وردک گذاشت. دعوای دهقانان تا کنون هم با ناقلین دوام دارد.

اما در ساحه انکشاف اقتصادی و عمرانی مملکت پروژه هایی تطبیق شد که نمیتوان از اهمیت آنها چشم پوشی کرد.

داوود خان کوشید مناسبات سیاسی افغانستان با شوروی را بهبود بخشد. با سفر رسمی بولگانین منشی عمومی کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی به معیت دو شخصیت برجسته حزب بریژنیف و محی الدینوف به دعوت رسمی دولت افغانستان، روابط سیاسی هر دو کشور انکشاف یافت و دولت شوروی حاضر شد در قدم اول 100 میلیون دالر قرضه طویل المدت به افغانستان بدهد و بعداً این کمکها ادامه یافت، با احداث پروژه بزرگ تونل و شاهراه سالنگ، مرکز افغانستان با تورکستان جنوبی وصل گردید، جاده کانکریتی هرات - قندهار، میدانهای هوایی کابل، بگرام، قندهار، شنند، پروژه

های نفت و گاز، فابریکه های کود کیمیاوی و جنگلک، سیلوها و بنای انستیتوت پولیتخنیک و بلاکهای مسکونی مکروریان همه با استفاده از همین قرضه ها ساخته شد که بدون تردید در انکشاف اقتصادی و ساخت زیربنایی مملکت نقش مؤثر داشت و از خدمات قابل قدر داوود خان به شمار میرود.

اما شخصیت داوودخان از لحاظ سیاسی و اجتماعی با جوانب دست آوردهای اقتصادی او همخوانی نداشت. ازین لحاظ او یک دکتاتور و تمامیت خواه قبیلوی بود و میکوشید هیچکس را در ساحه حاکمیت خانواده راه ندهد. همچنان او به معنی واقعی کلمه یک ناسیونالیست تمامیت خواه بود و حقوق فرهنگی ملیتهای دیگر را به رسمیت نمیشناخت و با تعیین عناصر دیگر غیر از اعضای خاندان در مقام صدارت شدیداً مخالف بود.

داوود خان به دموکراسی اعتقاد نداشت. در سال اول اعلان جمهوریت در حدود 40 تن از ولایات سرپل و فاریاب برای عرض تبریک آمده بودند. در ملاقات با داوودخان من نیز با آنان یکجا بودم. داوودخان ضمن صحبت گفت که دموکراسی غرب به درد ما نمیخورد. بهترین دموکراسی دموکراسی اسلام است. همچنان به یادآوری من از حقوق ملیتها و آمادگی ح دخ برای اشتراک در جبهه متحد ملی، عکس العمل نشان داد و مرا از مأموریت دولت اخراج کرد و برنامه اوزبیک نیم ساعته رادیورا که وکلای اوزبیک اجازه نشر آنرا از شاه گرفته بودند متوقف ساخت و ریاست فولکلور را که به رهبری صدیق روحی برای جمع آوری و نشر فولکلور ملیتها و اقوام مختلف افغانستان تشکیل گردیده بود، لغو کرد.

سردار داوود انسانی مغرور و جاه طلب بود و با پسر کاکایش ظاهرشاه که عناصر وابسته غیر فامیلی خود (داکتر ظاهر، داکتر یوسف، میوندوال و موسی شفیق) را به مقام صدارت نصب کرده بود، سر سازش نداشت و از همین جهت با استفاده از غیاب او بر ضدش کودتای نظامی به راه انداخت و خود را به حیث رئیس جمهور افغانستان اعلان کرد و در عین حال صلاحیت صدارت، وزارت دفاع و وزارت خارجه را نیز در اختیار داشت.

او انسانی قسی القلب بود. حتی در شب کودتای 26 سرطان چون پسر کاکایش سردار ولی تسلیم نمیشد، دستور داده بود توسط توپ تانک بر اطاق خوابش فیرکنند که خطر از بین رفتن دودختر و خانواده اش موجود بود و در نتیجه سردار ولی مجبور به تسلیم گردید. همچنان (بر اساس روایت خانم گلالی داوود ملکیار عروس محبوب داوودخان و همسر عمر داوود پسر ارشدش) در قیام هفتم ثور داوودخان به پسر خود میرویس داوود (ویس) دستور داده بود تمام زنان خانواده را از بین ببرد تا بدست دشمنان نیفتند و او تا توانست عده زیادی اعضای خانواده به شمول زن و دو طفل کوچک خودش را به قتل رسانید و چون قیام کنندگان دروازه سالون را گشودند، داوودخان با فیر تفنگچه به حیات خود خاتمه داد. داوود خان در شب 26 سرطان که هنوز کودتای او به پیروزی نرسیده بود، نیز میخواست در صورت ناکامی خود را بکشد. چنانچه داوود ملکیار در مقاله خود مینویسد:

«لازم به یاد آوری است که داکتر حسن شرق، معاون، معتمد و دست راست داوود خان، در کتاب "کرباس پوشان برهنه پا" و هم در ضمن صحبت ثبت شده اش با این نویسنده در سال 1991 چنین تذکر داده است: داوود خان در نیمه شب 26 سرطان که هنوز به موفقیت کودتا» اطمینان نداشت، تفنگچه خود را بدست من داده و گفت که در صورت ناکامی کودتا، با این تفنگچه مرا از بین ببر، تا زنده بدست حکومت و سردار عبدالولی، دستگیر نشوم».

لذا با درک این ذهنیت و تصمیم داوود خان در شب 26 سرطان که دشمن او کمونیستان نی، بلکه عبدالولی (پسر کاکایش) بود و نمی خواست زنده دستگیر شود، می توان پذیرفت که داوود خان به هیچ صورت حاضر به تسلیم شدن به کمونیست های ظالم نبود».

در حقیقت جمهوری داوود خان تغییر نام و رهبر سلطنت آل یحیا از «رژیم شاهی» به «رژیم جمهوری» و تغییر عنوان رهبر آن از شاه به «رئیس جمهور» بود. هیچ نوع امتیاز شاه و خانواده او صادره نشد، تمام اراضی و داراییهای شان در اختیارشان گذاشته شد و هیچ نوع تبلیغات در جهت افشای خیانتهای آنان صورت نگرفت. چند دهه بعد که

برخی از وابستگان او پس از کنفرانس بن به قدرت رسیدند، شاه مخلوع را با اعزاز تمام به کشور آوردند و لقب مضحک «بابای ملت» را باو بخشیدند.

درمورد بیانیۀ «خطاب به مردم» خود که توسط خودش قرائت شد و محور اساسی آن جبهۀ متحد ملی بود صداقت نداشت. یک مسلمان متعصب بود. تحمل نیروهای چپ حتی عناصر دموکرات و مترقی را نداشت. چنانچه چند تن از وزرای جناح پرچم و هواخواهان آن و نیز یک وزیر علاقمند خلق را سبکدوش ساخت. فیض محمد وزیر داخله، حسن شرق معاون صدراعظم، عبدالحمید محطاط وزیر مخابرات، پاچاگل وفادار وزیر ترانسپورت و برکناری دهها تن از کدرهای پرچم از وظایف دولتی از آن جمله بودند.

داوودخان میخواست علاقمندان خود را در اطراف حزبی به نام «ملی غورزنگ» جمع کند و آن را محور جبهۀ متحد ملی مورد نظر خود قرار بدهد.

همان طوریکه در مقالات قبلی تذکر دادم، با وجود مراجعات مکرر (ح د خ ا) ورهبری آن حاضر نشد عضویت آنرا در جبهه بپذیرد و یا لااقل برای آن مجال فعالیت آزادانه قانونی بدهد و بعد از قتل مرموز میر اکبر خبیر یکی از رهبران برجستۀ حزب و تشییع بی سابقۀ جنازه او، با توقیف و استنطاق خصمانه 6 تن از هیئت رهبری حزب (تره کی، کارمل، داکتر شاه ولی، حفیظ الله امین، دستگیر پنجشیری و شرعی جوزجانی) در محبس ولایت کابل و اعلان شدیدالحن خبر آن، حزب دموکراتیک خلق را مجبور ساخت از موجودیت خود دفاع کند و قیام هفتم ثور را بر آن تحمیل کرد.

دوام دارد.